

است و نه اینکه در میان متشرعه، یعنی افراد پایبند به شریعت، کلمهٔ سعادت به معنای خاصی به کار رفته است.

پس به این ترتیب ما از این قسمت از بحث فارغ می شویم که کلمهٔ سعادت دارای حقیقت شرعی و متشرعیه نیست و بر این اساس باید بحث کنیم که این کلمه در عرف و لغت به چه معنا به کار رفته است. در خصوص رابطهٔ معنای لغوی و عرفی هم این نکته قابل ذکر است که اگر بین معنای لغوی و عرفی تفاوتی وجود داشته باشد، آنگاه آقایان فقها می گویند که معنای عرفی را باید بر معنای لغوی مقدم بدانیم، یعنی هرگاه معنای عرفی و لغوی یک واژه متفاوت باشد، علی القاعده معصوم (ع) وقتی آن واژه را به کار می برد معنای عرفی را اراده کرده است چون معنای عرفی یعنی همان معنایی که در میان مردم رایج است و در هنگام به کار بردن آن واژه آن معنا را می شود. معنای عرفی از واژهٔ سعادت با معنای لغوی این واژه خوش بختانه تفاوتی ندارد. پس اولاً سعادت دارای حقیقت شرعی و متشرعیه نیست و ثانیاً سعادت از نظر معنای لغوی و عرفی به معنای واحدی به کار رفته است و آن همان معنایی است که مادر فارسی آن را به نیک بختی و یا خوش بختی ترجمه می کنیم و در نقطهٔ متضاد آن شقاوت قرار دارد که به معنای بدبختی و یا تیره بختی ترجمه می شود. اما در بعضی از کتاب ها برای سعادت تعریفی ارائه شده است، مثلاً آیت الله مکارم شیرازی در تفسیر از زمین نمونه فرمودند که سعادت به معنای فراهم بودن اسباب نعمت است و شقاوت به معنای فراهم بودن اسباب مجازات و گرفتاری و بلا است. این معنا که در برخی از کتاب های تفسیری برای سعادت و شقاوت بیان شده است در واقع شرح الاسم است و چیزی به همان معنای عرفی اضافه نشده است، یعنی عرف خوش بختی و یا نیک بختی را به معنای فراهم بودن اسباب نعمت می داند و هرگاه اسباب نعمت برای شخصی فراهم باشد آن شخص را سعید و یا خوش بخت می داند و هرگاه اسباب گرفتاری و مجازات برای فردی فراهم باشد او را شقی و یا تیره بخت تلقی می کند.

نکتهٔ مهمی که مادر یاب سعادت و شقاوت باید به آن توجه کنیم این است که وقتی می گوئیم سعادت به معنای فراهم بودن اسباب نعمت است چه چیزی را نعمت می دانیم و هنگامی که می گویی شقاوت به معنای فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات است چه چیزی را گرفتاری و مجازات محسوب می کنیم. خب آنجا که بحث مادر چارچوب فقه اسلامی و، به تعبیر دقیق تر، در چارچوب فقه امامیه انجام می شود، بی تردید باید نعمت و مجازات و گرفتاری و بلا را بر پایهٔ دیدگاه اسلام شناسایی کنیم. از دیدگاه اسلام تمامی عالم صنع خداوند است و اصولاً عالم وجود مستقلی ندارد، بلکه مخلوق خداوند است. در تفسیر عالم و همچنین در تبیین جایگاه انسان و دیگر موجودات عالم، ما نمی توانیم خدا را نادیده بگیریم. خلقت توسط خداوند این طور نبوده است که در دوران قرون وسطی تصور می شده است که خداوند مانند ساعت سازی که ساعتی را می سازد و سپس آن ساعت به کار خودش ادامه می دهد عالم را خلق کرده است و عالم بدون آنکه نیازمند اراده و عنایت الهی باشد به وجود خودش ادامه داده است. در دیدگاه اسلام، عالم و تمامی مخلوقات در ذره ذرهٔ ادامهٔ حیات خودشان محتاج به ارادهٔ الهی و وصول فیض از ناحیهٔ خدا به خود هستند. بر این اساس، وقتی که ما عالم را صنع خداوند دانسته ایم و ذره ذرهٔ موجودات عالم و مخلوقات را محتاج خداوند دانسته ایم در اصل پیدایش خودشان و در ادامهٔ وجودشان طبعاً نعمت و مجازات را باید بر همین اساس معنا کنیم. نعمت آن چیزی است که خدا را خوشنود بسازد، آن چیزی است که موجب تحصیل رضایت الهی شود. بالاتر از این نعمتی وجود ندارد و

**مسئلهٔ سعادت و نسبت آن با سیاست در سنت حکمی مسلمین**  
**والبتة غرب از دیرباز تا کنون مطرح و مورد توجه بوده است. اما این مسئله کمتر مورد توجه دانش فقه قرار گرفته است. به نظر حضرت عالی چگونه می شود پای سعادت را به فقه باز کرد؟ تا برسیم به مسئلهٔ اصلی، یعنی نسبت دولت و سعادت.**

در باب سعادت و دولت اگر بخواهیم از نظر فقهی و حقوقی بحث را مطرح کنیم، یا توجه به دیدگاهی که در مورد جامعیت فقه داریم باید به این شیوه ای که عرض می کنم بحث را طرح کنیم؛ مقصود بنده از جامعیت فقه همان دیدگاهی است که مرحوم امام خمینی دارند و این تعبیر از امام تعبیر معروفی است که فقه تئوری واقعی و کامل ادارهٔ انسان از گهواره تا گور است و من تصور این است که این تعبیر مبتنی بر دیدگاهی دقیق در باب ماهیت فقه است که البته در جای خودش قابل بحث و گفت و گو است و پیش فرضی که من برای خودم انتخاب می کنم همین است که فقه را با عنوان تئوری واقعی و کامل ادارهٔ انسان از گهواره تا گور تلقی می کنم. شما می دانید که در هر بحثی یک سلسله اموری با عنوان پیش فرض مورد قبول باحث قرار دارد که طبعاً نمی تواند وارد استدلال برای آن پیش فرض ها بشود، چون ممکن است متعدد باشند و بحث کننده را از سؤال اصلی دور کنند. پیش فرضی که الان محل پذیرش بنده است همین معنای جامع است که فقه دارد، که در تعبیر مرحوم امام هم با این دو ویژگی به کار رفته است، تئوری واقعی و کامل، که عین عبارت امام است. واضح است که این ادارهٔ انسان هم شامل ادارهٔ انسان از حیث زندگی فردی می شود و هم شامل ادارهٔ انسان از حیث اجتماعی. بنابراین فقه دایرهٔ وسیعی از احکام و مسائل و مباحث را در بر می گیرد. اما اینکه عرض کردم از جنبهٔ حقوقی این موضوع رابطهٔ سعادت و دولت را بررسی می کنم به این دلیل است که این موضوع یک سلسله حقوق و تکالیفی را بر عهدهٔ دولت و شهروندان می گذارد و هر بحثی که مشتمل باشد بر سلسله ای از حقوق و تکالیف قطعاً جزء مباحث حقوقی قرار می گیرد. بنابراین، دومین نکته ای که در مقدمهٔ بحث بعد از بیان آن پیش فرض مطرح می کنم این است که بحث بنده صیغهٔ فقهی و حقوقی دارد و صیغهٔ کلامی و با فلسفی ندارد و اگر احیاناً استدلال های عقلی ای هم در لابه لای کلام بنده مطرح شود از باب دلایلی است که به صورت استطرادی و حاشیهای مورد استناد قرار می گیرد، و الا رنگ و صبغهٔ حاکم بر بحث بنده صیغهٔ فقهی و حقوقی است.

بر این اساس، وقتی در مورد رابطهٔ سعادت و دولت بحث را آغاز می کنیم اولین قدمی که باید برداریم این است که بگوئیم ما سعادت را به چه معنایی می دانیم. از نظر فقهی باید ببینیم آیا سعادت یک معنای اصطلاحی خاص دارد و در روایت ما و یا در آیات قرآن به یک معنای خاص به کار رفته است یا نه؟ بعضی از مفاهیم هستند که در منابع دینی ما، یعنی در کتاب و سنت، به یک معنای خاصی استعمال شده اند، مثلاً کلمهٔ صلاة و زکاة و حج، که این ها یک معنای اصطلاحی خاص دارند و طبیعی است ما هر زمان بخواهیم راجع به چنین مفاهیمی بحث کنیم نمی توانیم بحث خودمان را متمرکز کنیم روی معنای لغوی این کلمات، بلکه باید به سراغ معنای اصطلاحی برویم. و باید بررسی کنیم که آن معنای اصطلاحی خاصی که احتمالاً در کتاب و سنت اراده شده است با این بحث که ما می خواهیم مورد توجه قرار دهیم در چه عناصری شباهت دارد و در چه عناصری تفاوت دارد و آنچه که بحث را در اینجا آسان می کند این است که کلمهٔ سعادت حقیقت شرعی و یا متشرعیه ندارد، یعنی نه در اصطلاحات قرآن و یا معصومین معنای خاصی غیر از آن معنایی که عرف و لغت از سعادت می فهمد برای این کلمه لحاظ شده

**سعادت از نظر معنای لغوی و عرفی به معنای واحدی به کار رفته است و آن همان معنایی است که مادر فارسی آن را به نیک بختی و یا خوش بختی ترجمه می کنیم و در نقطهٔ متضاد آن شقاوت قرار دارد که به معنای بدبختی و یا تیره بختی ترجمه می شود.**